

درس سیصد و بیست و هشتم: صوت سیصد و چهل و پنجم

نوع امر در اوامر احتیاطیه (1)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بقی هاهنا امران؛ امر اول در این است که آیا اوامر احتیاطیه، اوامر مولویه هستند یا اوامر ارشادیه؟ و بنا بر فرض قبول و تسلیم به اینکه اوامر احتیاط اوامر مولویه هستند آیا این اوامر متعلق به نفس فعل **من حیث هو** هستند یا اینکه به رجاء ادراک واقع و به عبارت دیگر به رجاء ادراک امر اول و احتمال امر اول؟!

تعلق اوامر مولویه بر فعل

اما در بحث اول که اوامر احتیاط، اوامر مولویه یا ارشادیه هستند، مرحوم آقای خوئی در اینجا می‌فرماید که اوامر احتیاط بر دو قسم است؛ قسم اول اخباری است که دلالت بر توقف و وقوع در هلاک می‌کند مانند: **«فَبِإِنْ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ»**^۱ و امثال ذلک. ایشان می‌فرمایند که شکی نیست در اینکه این افعال دلالت بر ارشاد دارند و اوامر ارشادیه هستند زیرا معنا ندارد که این اوامر را ما حمل بر استحباب کنیم؛ استحباب وقوف و استحباب عدم اقتحام، این معنا ندارد زیرا در این اخبار مسئله هلاکت ذکر شده و هلاکت با استحباب مناسبتی ندارد. پس ما نمی‌توانیم این اخبار را حمل بر استحباب بکنیم و از طرف دیگر نمی‌توانیم این اخبار را حمل بر مولویت کنیم، آن‌هم مستحیل است زیرا آن اوامر مولویه بر فعل تعلق می‌گیرد نه اینکه آن اوامر بر وجوب توقف تعلق بگیرد، **«فَبِإِنْ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ»** یعنی اگر ما هلاکت ملزمه‌ای را در اینجا فرض کردیم، بنابراین این وقوف در شبهه برای عدم وقوع در هلاکت ملزمه است و دیگر نمی‌شود که خود نفس این وقوف در هلاک به معنای امر مولوی درمقابل آن هلاکت و درمقابل آن مفسده موبقه واقع بشود. فلذا این اوامر، اوامر ارشادیه می‌شوند.

قسم دوم از اوامری که در باب احتیاط هست اوامری است که ظهور در الزام ندارند یا اگر فرض کنید ظهور در الزام داشته باشند با ادله برائت می‌توانیم رفع ید از ظهور در الزام کنیم و آنها را حمل بر استحباب کنیم.

مرحوم نائینی در اینجا می‌فرماید که در اوامری که آن اوامر، چه در مورد الزام یا در مورد غیر الزام است، در اینجا اوامر احتیاط باید اوامر ارشادیه باشند و فقط یک خبر را از این اوامر ارشادیه استثناء کردند که آن خبر روایتی از امام صادق علیه‌السلام است که می‌فرماید: **«فَمَنْ تَرَكَ مَا اشْتَبَهَ عَلَيْهِ مِنَ الْإِثْمِ فَهُوَ لِمَا اسْتَبَانَ لَهُ أَتَرَكَ»**^۲ در این مسئله ایشان می‌فرمایند که چرا ما ادله و روایاتی که امره به احتیاط است را حمل بر ارشاد

۱. الکافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحديث، ص ۶۸، ح ۱۰.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، کتاب الحدود، باب نَوَائِرِ الْخُدُودِ، ص ۷۵، ح ۵۱۴۹.

می‌کنیم؟ زیرا در آن مواردی که اوامر احتیاط موجود است، حکم عقل به حُسن احتیاط در آن موارد موجود است و با وجود حکم عقل به حسن احتیاط دیگر در اینجا موردی برای اوامر مولویه باقی نمی‌ماند. چون خود عقل در اینجا حاکم به لزوم و به حسن احتیاط است و دیگر جایی برای اوامر مولویه باقی نمی‌ماند.

فقط این روایتی که در اینجا هست که «فَمَنْ تَرَكَ مَا اشْتَبَهَ عَلَيْهِ مِنَ الْإِثْمِ فَهُوَ لِمَا اسْتَبَانَ لَهُ أَتَرَكَ»

در اینجا دو مطلب از این روایت استفاده می‌شود؛ مطلب اول ترک شبهه به دلالت حکم عقل بر رجاء ادراک واقع است. خبر این مسئله در اوامر احتیاطیه موجود است؛ در همه اوامر احتیاطیه رجاء ادراک واقع هست. چه ما آنها را مولویه بگیریم، چه ارشادیه ارشادیه بگیریم این مسئله یکی از دو شق است؛ چون در مولوی گرفتن اوامر احتیاط هم دو فرض در اینجا هست؛ فرض اول اینکه اوامر مولویه احتیاطیه به خود فعل من حیث هو هو تعلق گرفته است **مع قطع النظر عن الأمر الأول و مع قطع النظر عن رجاء إدراک الواقع** یا به این تعلق گرفته یا اینکه نه، اوامر احتیاطیه برای رجاء واقع و برای ادراک امر اول متعلق به فعل است.

کلام مرحوم نائینی در اینجا این است که در این روایت مطلب اولی که استفاده می‌شود این است که امام علیه‌السلام می‌فرماید: «فَمَنْ تَرَكَ مَا اشْتَبَهَ عَلَيْهِ مِنَ الْإِثْمِ فَهُوَ لِمَا اسْتَبَانَ لَهُ أَتَرَكَ» این مطلب اول برای رجاء ادراک واقع است. حضرت می‌فرماید که شبهات را ترک بکن برای اینکه به آن هلك [دچار نشوی] و به آن واقع اصابت کنی و امر واقع را اتیان کنی و آن مفسد واقع شامل حال تو نشود.

پس این همان مفاد اوامر ارشادیه در اینجا است. و اما مطلب دیگری که در اینجا افاده می‌فرمایند این است که امام صادق می‌فرمایند: ترک شبهات یک نوع تقویت نفس و تقویت روح است. حضرت که می‌فرماید: «فَمَنْ تَرَكَ مَا اشْتَبَهَ عَلَيْهِ مِنَ الْإِثْمِ فَهُوَ لِمَا اسْتَبَانَ لَهُ أَتَرَكَ» معنایش این است که این ترک شبهات موجب تقویت نفس می‌شود. و در امور حرام کفّ نفس برای او حاصل می‌شود و این هم خودش **أمرٌ إستحبابیٌ أخلاقیٌ**. شارع در اینجا به عنوان یک امر مولوی می‌تواند بگوید که شما در موارد شبهه ترک بکن نه برای اینکه واقع را ادراک کنی بلکه برای اینکه قدرت نفس پیدا کنی. مثل اینکه شخصی پیش استاد خط می‌رود، به جای اینکه روز اول دوم و اینها به او تعلیم بدهد، تا یک هفته همین طوری می‌گوید که قلم را به این کیفیت بدون خط نقش کن تا کیفیت گرفتن و اخذ قلم و نقش و نگار برای او روشن بشود و این دستش عادت کند و بر خط قوی بشود، یا اینکه شما کاغذ و قلم به اطفال می‌دهید و می‌گویید که خط خطی بکنند درحالی که مقصود از خط خطی کردن این است که او به نوشتن عادت پیدا بکند و روز اول مدرسه برایش مشکل نباشد که الفباء می‌نویسد پس مقصود پدر در اینجا خط خطی کردن نیست که دائماً خط خط بکشد بلکه مقصود قوّت ید است و آن اعتیاد طفل به تخطیط این قرطاس و نوشتن است.

مرحوم نائینی می‌فرماید که در اینجا مقصود از این روایت مقصود یک امر مولوی نفسی است یعنی شارع

برای تقویت نفس این دستور را داده است. همان‌طور که برای تقویت نفس مثلاً دستور صلاة لیل می‌دهند. همان‌طور که برای تهذیب نفس دستور انفاق و ایثار می‌دهند. همان‌طور که برای تهذیب نفس دستور جهاد فی سبیل الله می‌دهند. این‌هم یک مورد از آن است که انسان در هر موردی که شبهه دارد احتیاط کند! مگر ما برای تقویت نفس نمی‌گوییم که انسان ساکت باشد؟! انسان وقتی که در جایی می‌رود صحبت نکند. یکی از دستورات سلوکی است. از دستوراتی است که علمای اخلاق به این شخص می‌دهند. حالا کاری ندارند به اینکه در این صحبت کردن وقوع در هلاک هست یا نیست، به این اصلاً کاری ندارند بلکه نفس سکوت **ولو** **لأمر حسن** - دیگر از این بالاتر؟! - انسان ترک کلام کند ولو در جایی که کلام مستحسن است باز در اینجا آن سکوت اولی است. از وصایای حضرت لقمان است:

يَا بُنَيَّ إِنْ كُنْتَ رَعَمْتَ أَنْ الْكَلَامَ مِنْ فَضْلَةٍ فَإِنَّ السُّكُوتَ مِنْ ذَهَبٍ.^۱

نفس سکوت در اینجا مهم است، خود نفس قدرت پیدا می‌کند و آن قدرتی که نفس پیدا می‌کند، در این مصلحت هست ولی به واقع کاری نداریم؛ واقع یعنی **قَدْرَةُ النَّفْسِ** واقع یعنی **اِخْتِيَارُ النَّفْسِ**، **قُوَّةُ النَّفْسِ** و **قَدْرَةُ النَّفْسِ** هذا هو الواقع لا شيء آخر.

پس در اینجا می‌بینیم به فرمایش مرحوم نائینی اوامر ارشادیه و اوامر احتیاطیه هر دو با عنوان واحد مطرح شده‌اند و این مسئله خیلی مسئله مهمی است. اتفاقاً از مواردی است که آقایان اجازه نمی‌دهند شارع به لحاظ واحد، امر واحد را **لِمَوْضُوعٍ وَاحِدٍ** القاء کند. خب می‌بینیم این کلام **«فَمَنْ تَرَكَ مَا اسْتَبَنَ عَلَيْهِ مِنَ الْإِثْمِ فَهُوَ لِمَا اسْتَبَانَ لَهُ أَتَرَكَ»** در اینجا دو امر یکی امر ارشادی در موارد شبهه، رجاء ادراک الواقع در اینجا است دوم امر استحبابی بر نفس **وَقُوفٌ عِنْدَ الشَّبَهَاتِ لِتَقْوِيَةِ النَّفْسِ** در اینجا هست.

البته می‌توانیم نسبت به این مسئله این‌طور جواب بدهیم که در اینجا در واقع گرچه شارع امر را امر واحد القاء کرده است اما امر که آن حکم الزامی یا استحبابی مترتب بر موضوع است به لحاظ تعدّد موضوع، تعدّد امر در اینجا می‌شود. فرض کنید که مولا چند قسم از علماء دارد؛ یک قسم عالم نحوی، یک قسم عالم فقه، یک قسم عالم حکیم و عالم فلسفه و حکیم الهی، هر کدام از این علماء را **لِقَرِينَةٍ خَارِجِيَةٍ** و **لِقَرِينَةٍ حَالِيَةٍ** یک نوع اقتضای اکرام دارد. عالم نحوی را می‌گوید که دعوت کن به او نان و پنیر و سبزی بده و زیاده‌تر فایده ندارد! عالم فقه را می‌گوید که دعوت کن به او کاهو و سکنجبین و یا عدس پلوئی بده تا کمی رقت قلب یا کمی حالت بکاء پیدا کند! می‌گویند که عدس پلو موجب رقت قلب و بکاء و اینها می‌شود!^۲ در اینجا مرسوم است

^۱. الکافی، ج ۲، کتاب الایمان و الکفر، باب الصَّمْتِ وَ حِفْظِ اللِّسَانِ، ص ۱۱۴، ح ۶.

ترجمه: «لقمان علیه السلام به فرزندش فرمود: پسر! اگر فرض کنی که سخن از نقره است، سکوت از طلاست.» (محقق)

^۲. مکارم الأخلاق، ص ۱۷۷.

می‌گویند که در عزای امام حسین عدس می‌دهند! اما [نسبت به] حکیم الهی می‌گوید که ...

تلمیذ: سیراب شیردون بده!

استاد: سیراب شیردون یا کلم؟!

وقتی مولا به عبد می‌گوید که **أَكْرَمَ الْعُلَمَاءُ** گرچه یک اکرام و یک امر است اما به لحاظ تعدد متعلق، آن اکرام هم متعدد خواهد شد. در اینجا مسئله همین است و اشکالی از این نقطه نظر وارد نمی‌شود.

اما کلام مرحوم نائینی در اینکه از روایت امام صادق علیه‌السلام استفاده دو مسئله می‌شود؛ یکی اوامر ارشادیه و یکی اوامر مولویه که دلالت بر استحباب می‌کند می‌فرماید که این مطلب، مطلب صحیحی است. اما اینکه ایشان می‌فرمایند که در اوامر احتیاطیه **مِنْ حَيْثُ إِنَّ الْعَقْلَ يَحْكُمُ بِحُسْنِ الْإِحْتِيَاظِ** یا به الزام احتیاط بنابراین دیگر موقف و جایی برای اوامر مولویه از طرف مولا باقی نمی‌ماند چون عقل حاکم است و وقتی که عقل حاکم باشد بر اینکه باید در اینجا احتیاط کرد پس دیگر امر مولا لغو خواهد بود و معنا ندارد که مولا پس از حکم عقلی، امر داشته باشد.^۱

این مطلب محل توقف است، چرا؟ **مِنْ حَيْثُ إِنَّ الشَّارِعَ أَحَدٌ مِنَ الْعُقُلَاءِ** و از آنجا که ملاک و مناط برای تحقق موضوع و ترتب حکم عبارت از خود همان مقام ثبوت است یعنی ثبوت موضوع و به تبع آن حکم مترتب بر او، چه اشکال دارد که عقل **مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ وَصَلَ إِلَى عَالَمِ الْمَلَائِكَةِ وَ الْمَنَاطَاتِ وَ الْمَصَالِحِ النَّفْسِ الْأُمْرِيَةِ وَ مَفَاسِدِهَا يَحْسُنُ لَهُ أَنْ يَصْدُرَ عَنْهُ الْحُكْمُ وَ أَنْ يُوجِبَ وَ يُنْشَأَ الْحُكْمُ مِنْ هَذِهِ الْجِهَةِ شَارِعَ مِنَ النَّاحِيَةِ الشَّرْعِيَةِ مِنْ حَيْثُ أَنَّ الشَّرْعَ مُرْتَبِطٌ بِعَالَمِ الْمَلَائِكَةِ وَ عَالَمِ الْمَصَالِحِ** حکم به این تحقق موضوع بکند. یعنی براساس تحقق موضوع حکمی بکند و این اشکال ندارد. و نظائرش هم زیاد است. فرض کنید حکم عقل به حرمت قتل محترمه، حکم شرع به حرمت قتل نفس محترمه حکم عقل به حرمت سرقت، حکم شرع به حرمت سرقت حکم عقل به استحباب احسان و انفاق و ایثار و حکم شرع به استحباب کذلک و **هَلَمَّ جَرَأً**.

خب در اینجا می‌بینیم که هم شارع در اینجا حکم کرده و هم عقل در اینجا حکم می‌کند براساس آن ملاکات و مناطاتی که دارد. لذا در اینجا می‌توانیم بگوییم که از این نقطه نظر اشکالی در مولویت اوامر احتیاطیه نیست. اشکال در مولویت، برای این است که در جایی اوامر احتیاطیه اوامر ارشادیه هستند یا در جایی اصلاً امر - نه امر احتیاطی - شارع امر احتیاطی است که مستحیل باشد حمل آن امر بر موارد مولوی و ما نتوانیم حمل کنیم.

^۱ . فوائد الأصول، ج ۳، ص ۳۹۹ - ۴۰۱.

هلاکت از ناحیه مخالفت با امر و نهی شارع است

مثلاً شارع امر بکند که آن امر اول را اطاعت کنید فرض کنید اول شارع بگوید که «**صَلُّوا**» بعد بگوید که «**إِفْعَلُوا کَمَا أَمَرْتُکُمْ بِهِ**» یا «**أَطِيعُوا اللَّهَ مَثَلًا فِی هَذَا**» که در اینجا نفس این امر دوم مترتب و متعلق به امر اول است درحالی که امر مولوی یک امر نفسی است و ارتباط و تعلق به امر اول ندارد. یا مانند اخبار توقف «**فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِی الْهَلَاکَاتِ**» قطعاً در اینجا امر شارع ناظر به هلاکتی است که به واسطه امر و نهی اول آمده است. اگر امر و نهی اول از ناحیه شارع نباشد که هلاکت در اینجا معنا ندارد. هلاکت از ناحیه مخالفت با امر و نهی شارع است، از اینجا می آید. پس دیگر نمی تواند خود نفس «**قِفْ عِنْدَ الشُّبُهَةِ**» امر مولوی بشود، این امر قطعاً امر ارشادی است.

مرحوم نائینی در اینجا مطلب دیگری می فرماید که مرحوم آقای خوئی به ایشان ایراد وارد می کند. مرحوم نائینی در اوامر احتیاطیه می گویند که حکم عقل بر حُسن یک فعل یا بر الزام احتیاط به یک شیء در سلسله معلولات احکام، واقع است نه در سلسله علل احکام؛ یعنی اگر عقل حاکم باشد بر اینکه باید در اینجا احتیاط کرد، این حکم عقل بعد از صدور امر و نهی از ناحیه شارع است، اول باید امر و نهی از ناحیه شارع صادر بشود و ملاک در عالم ملاکات تام باشد وقتی که از آنجا انشاء شد آن وقت در اینجا عقل حکم به احتیاط می کند. پس حکم عقل در سلسله معلولات است نه در سلسله علل، و وقتی که در سلسله معلولات بود آن اوامر احتیاطیه که ناظر به حکم عقل است دیگر نمی تواند در اینجا مولوی باشد. چرا؟ چون اوامر مولوی ناظر به امر اول و ناظر به آن ملاک مقدّم و متقدّم از ناحیه شارع نیست. امر مولوی امر نفسی است؛ امر می کند که این را انجام بده نه اینکه این را انجام بده **رَجَاءً لِإِدْرَاکِ الْوَاقِعِ** یا **مُتَرَتَّباً عَلَى الْأَمْرِ الْأَوَّلِ** نه، این را باید انجام بدهی. یعنی به واسطه امر مولوی این مصلحت در اتیان فعل محقق است. درحالی که در حکم عقل به احتیاط، به واسطه حکم عقل بر آن اتیان فعل مصلحت محقق نمی شود بلکه مصلحت یا مفسده به واسطه آن اوامر مقدمه متحقق می شود.

بناءً علی هذا طبق مبنای مرحوم نائینی که اوامر احتیاط ناظر به حکم عقل است و حکم عقل در سلسله معلولات احکام است، با این دو مقدمه نتیجه می گیریم که اوامر احتیاط نمی شود اوامر مولوی باشد بلکه باید اوامر ارشادی باشد.^۱ این کلام مرحوم نائینی است.

اشکال مرحوم آقای خوئی بر ایشان در اینجا است که نفس تحقق حکم عقل در سلسله معلولات احکام یا اینکه اگر یک امری در سلسله معلولات احکام باشد موجب نمی شود آن مانع از مولوی بودن این امر بشود.

^۱. همان، ج ۳، ص ۴۰۵.

در اینکه حکم عقل در سلسله معلولات احکام هست پس اوامر احتیاط که ناظر به حکم عقل است آن اوامر احتیاط هم در سلسله معلولات احکام است، دلیل نمی‌شود. چرا؟ زیرا ما اوامر بسیاری داریم که در سلسله معلولات هستند در حالی که حکمشان حکم مولوی است. مانند اینکه شارع دو بار تکرار کند؛ **صَلِّ صَلِّ صَلِّ** **صَلَاةَ الْمَغْرِبِ** بعد از پنج دقیقه دیگر بگوید: **صَلِّ صَلَاةَ الْمَغْرِبِ**. یا اینکه بگوید: **صَلِّ صَلَاةَ الْمَغْرِبِ** بعد از پنج دقیقه بگوید: **أَطِيعُونِي فِي مَا أَمَرْتُكُمْ** در اینجا شارع آمده و به واسطه این امر دوم در سلسله معلولات قرار گرفته چون امر اول هنوز هست. یا اینکه امر دوم می‌گوید: **أَطِيعُونِي** در آنجا هست خب این امر مولوی است. یک وقت است مولا می‌گوید که باید انجام بدهی در آنچه که من امر کردم و این چه اشکال دارد که این در سلسله معلولات باشد؟! پس اینکه در سلسله معلولات هست مانع از مولویت بودن این اوامر نیست بلکه آنچه که مانع است همانی است که ما گفتیم که امر مولوی در موضعی مستحیل باشد، آنجا ما اوامر را حمل بر اوامر ارشادی می‌کنیم نه در اینجا و اینجا محال است.^۱

جوابی که در اینجا می‌شود به مرحوم آقای خوئی داد و از مرحوم نائینی در اینجا دفاع کرد این است که در اوامر مولوی به نفس آن امر مولوی، مصلحت یا به واسطه نهی مولوی، مفسده مترتب بر فعل می‌شود و در اوامر مکرره مثل **صَلِّ صَلِّ** و **صَلِّ**، هر دوی اینها دو امر مولوی مستقل است و هیچ اشکالی ندارد که شارع بگوید: **صَلِّ** و امر دوم هم برای مبالغه و تأکید است؛ یعنی لولا امر اول، امر دوم فی حدّ نفسه برای الزام کفایت می‌کند و این اشکال ندارد. این در سلسله معلولات نیست بلکه در سلسله علل است. متنها در سلسله علل مؤکده یعنی چه امر اول و چه امر ثانی هر دوی اینها در سلسله علل قرار گرفته‌اند. بله، آن امری که می‌گوید: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾^۲ که ناظر به امر اول است، آن در سلسله علل قرار دارد ما کی گفتیم که آن امر، امر مولوی است ما قبول نداریم، آن امر ارشادی است، نه این امر، امر مولوی نیست. اینکه ایشان می‌فرمایند: اوامر مولویه باید در سلسله علل باشند نه در سلسله معلولات، این مسئله، مسئله صحیحی است. البته جلسه بعد راجع به این مورد دوم توضیحی می‌دهیم. اینکه اوامر مولوی در سلسله معلولات نمی‌توانند باشند، ما در اینجا باید ببینیم که آیا آن امر اول شارع در مقام آمریت و در مقام ناهضیت، تام است یا نه؟ اگر امر اول در مقام آمریت تام بود، این امر دوم که ناظر به امر اول است نمی‌تواند مولوی باشد. مانند اوامری که در مقام اثبات این اوامر همه مقام اثبات را دارند؛ **صَلِّ، صُومُوا، حَجُّوا** و امثال ذلک.

بعد اوامر دوم اوامری است که ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ و «إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأَتَوَانَهُ مَا

۱. أجدود التقریرات، ج ۲، ص ۲۰۳.

۲. سورة نساء (۴) آیه ۵۹.

استطعتم» یا ﴿انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَثْقَلْ تُمْ إِلَى آلِ أَرْضٍ﴾^۱ یا امثال ذلك ﴿وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۲ که ناظر به اوامر جهاد و اینها است تمام اینها اوامر ارشادی هستند و ناظر به آن حکم اول هستند. این در سلسله معلولات می شود.

اما اگر خود امر اول مقام اثباتش هنوز روشن نیست، وقتی مقام اثبات روشن نبود، ما دیگر نمی توانیم بگوییم که امر دوم در سلسله معالیل این احکام قرار گرفته است چون هنوز روشن نیست بلکه مشتبه است لذا **«قِفْ عِنْدَ الشُّبْهَةِ»** می تواند به عنوان امر مولوی در اینجا قرار بگیرد که شارع در اینجا خود اصل شبهه و مورد شبهه را به آن نظر دارد، این اشکال ندارد.

بنابراین به مرحوم نائینی این طور باید جواب داد نه آن طوری که آقای خوئی می گویند که محال است. بله، اگر در جایی اوامر محال است که حمل بر مولویت بشود در آنجا حمل بر ارشاد می شود، در این مسئله حرفی نیست. اما اینکه اوامری ولو اینکه در سلسله معلولات باشد بتواند مولوی باشد، نه این را نمی توانیم قبول کنیم.

اللهم صل على محمد وآل محمد

^۱ . تفسیر کنز الدقائق، ج ۹، ص ۱۴۶.

^۲ . سوره توبه (۹) آیه ۳۸. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۲۰۷:

«در راه خدا (برای جهاد با رومیان) کوچ کرده خارج شوید؛ گران جانی نموده و به زمین میل می کنید»